

## 2. باهوش ترین رئیس جمهور دنیا

هوایمایی در حال سقوط بود و یک چتر نجات کم بود، بنابر این یک نفر باید فداکاری می کرد. زین الدین زیدان یک چتر بر داشت و گفت: «من بهترین فوتبالیست جهان هستم و باید نجات پیدا کنم» این را گفت و پرید. برد پیت هم یک چتر دیگر بر داشت و گفت: «من محبوب ترین هنرپیشه جهان هستم و باید نجات پیدا کنم.» این را گفت و پرید. جورج بوش هم یک چتر بر داشت و گفت: «من باهوش ترین رئیس جمهور دنیا هستم و باید نجات پیدا کنم.» این را گفت و پرید. فقط دو نفر در هوایمان مانده بودند. یک پسر بچه نه ساله و پاپ ژان پل دوم. پاپ گفت: «فرزندم. من عمر خودم را کرده ام و آینده پیش روی تو است. بیا این چتر را بردار و خودت را نجات بده.»

پسر بچه گفت: «احتیاجی نیست. اون آقاهه که می گفت باهوش ترین رئیس جمهور دنیاست، با کوله پشتی مدرسه من پرید بیرون.»

## 3. هیئت گرجی

یک هیئت از گرجستان برای ملاقات با استالین به مسکو آمده بود. بعد از جلسه استالین متوجه شد که پپ اش گم شده و از رئیس کا. گ. ب خواست تا ببیند آیا کسی از هیئت گرجی پپ او را برداشته یا نه. بعد از نیم ساعت، استالین پپ اش را در کشوی میزش پیدا کرد و از رئیس کا. گ. ب خواست که هیئت گرجی را آزاد کند. رئیس کا. گ. ب گفت: «متأسفم رفیق، تقریباً نصف هیئت اقرار کرده اند که پپ را برداشته اند و بقیه هم موقع بازجویی مردند»

## 4. در شوروی همه چیز از همه جای دنیا بهتر است

یک هیئت از کمونیست های خارجی به بازدید کودکستانی در مسکو رفته بودند. از قبل به بچه ها یاد داده بودند که در جواب همه سوال ها بگویند: «در شوروی همه چیز از همه جای دنیا بهتر است»

بازدید کنندگان سوالات شان را شروع کردند:

«بچه ها، آیا کودکستان تان را دوست دارید؟»

«در شوروی همه چیز از همه جای دنیا بهتر است»

«غذایی که می خورید، خوشمزه است؟»

«در شوروی همه چیز از همه جای دنیا بهتر است»

«اسباب بازی های تان خوب است؟»

«در شوروی همه چیز از همه جای دنیا بهتر است»

در همین لحظه یکی از بچه های روس کودکستانی زد زیر گریه. یکی از بازدیدکننده ها پرسید: «میشا جان چی شده؟ چرا گریه می کنی؟»

«من می خواهم بروم شوروی!»

## پایان قسمت اول مصاحبه

ادامه مصاحبه در شماره بعد نشریه ...



بهترین فیلم؟ (ایشون اینقدر فیلم دیده بودند که ما گفتیم به کلوب بزنند ما بعضی هاشو اینجا نام بردیم.)

فیلم خوب زیاد دیدم. از کارگردان ها مرید کیشلوفسکی هستم. سه گانه «آبی» - «سفید» - «قرمز». «ده فرمان»، «شانس کور» و «زندگی دوگانه ورونیکا» شاهکار هستند. به خاطر کوبریک و «ادیسه فضایی» و «پرتقال کوکی» اش بود که اصلاً عاشق سینما شدم. سینمای اسپانیا و فرانسه رو خیلی دوست دارم. به طور خاص با المودوار و بونوئل خیلی حال می کنم. از این دو نفر، «همه چیز درباره مادرم»، «سگ اندلسی» و «جذابیت پنهان بورژوازی» خیلی برام به یاد موندنی هستند. از کارهای فون تریر هم خیلی لذت بردم؛ مثل «داگویل» و «شکستن امواج». به بچه ها توصیه می کنم، فیلم های مستقل اروپایی بیشتر نگاه کنند. این قدر به این هالیوود نچسبند.

## فیلم های ایرانی چطور؟

فیلم های ناصر تقوایی و اصغر فرهادی رو دوست دارم؛ همین طور، فیلم های قدیمی داریوش مهرجویی. فیلم های بهرام بیضایی بیشتر حال و هوای تئاتری داره و کلاً تئاترهاش رو بیشتر دوست دارم. فیلم های علی حاتمی برام خاطره انگیز هستند. از فیلم «شب های روشن» هم خیلی لذت بردم.

## بهترین کتاب؟

شعر زیاد نمی خونم. کتابهای رمان و تاریخی، به خصوص تاریخ معاصر، رو دوست دارم. «بار هستی» و «آهستگی» از میلان کوندرا، «انتخابات الویرا» و «مشت و مالچی عارف» از ناپیل، «عقاید یک دلکک» و «نان سال های جوانی» از هاینریش بل، «زندگی پیش رو» از رومن گاری و «کوری» سازامگو رو خیلی دوست داشتم. یه نویسنده نروژی هم هست به نام یاستین گرده که کارهاش ارزش ادبی خیلی زیادی ندارند، مثل «دنیای صوفی»، ولی مفاهیم فلسفی زیادی ازش یاد گرفتم.

## بهترین الگو؟

به نظر من نباید کسی رو توی زندگی الگوی محض قرار بدیم چون هر آدمی ایده آل متفاوتی داره. اگه کسی رو الگو قرار بدیم، بهترین حالتش اینه که شبیه اون آدم بشیم و این خوب نیست. آدم باید از همه ایده بگیره. مثلاً من در زمینه ادغام همزمان کار و درس از استاد مدرس ایده های زیادی گرفتم. خانم هم خیلی در زمینه سبک زندگی و عقاید بهم ایده می ده.

## بهترین کار دوره دانشجویی؟

کاری که به نظرم خوب اومده عضویت در گروه تئاتر دانشگاه بود. همه کارایی که در زمینه تحقیق در عملیات انجام دادم رو دوست دارم و همین طور کارهایی که در زمینه مکان یابی انجام دادم و خیلی براش انرژی گذاشتم.

## بهترین تجربه زندگی؟

تجربه چیزیه که افق دید آدم رو وسیعتر می کنه و ذهن رو باز می کنه. کارهایی که برای تئاتر کردم و فرصت مطالعاتی که رفتم از تجربه های خوب زندگی ام بود. توی هر دوی این ها خیلی از تابوها و چارچوب های فکری ام شکسته شد و باعث شد که روی مسائل اصلی زندگی بتونم عمیق تر فکر کنم و تصمیم بگیرم.

## بهترین موسیقی؟

تازگی ها موسیقی کمتر گوش می دم. نمی دونم چرا؟! موسیقی کلاسیک را بیشتر دوست دارم. از سازهای کلاسیک غربی، پیانو و از سازهای ایرانی، کمونچه رو بیشتر دوست دارم.

## چند تا لطیفه؟

این لطیفه ها رو توی سایت ..... خوانده بودم و خیلی خوشم اومده بود. دولطیفه اول رو تقدیم می کنم به مخالفین سرمایه داری و دولطیفه دوم رو به مخالفین کمونیسم.

## 1. گروگان گیری

یک شب پسری در بزرگراه های آمریکا مشغول رانندگی بود که با ترافیک شدیدی متوقف شد. همانطور که در ماشین نشسته بود، یکی به پنجره ماشین زد. شیشه را پایین کشید و پرسید: «چه خبر شده است؟»  
« جورج بوش را گروگان گرفته اند و یک میلیون دلار برای آزادی اش خواسته اند و گفته اند که اگر پول را جمع نکنیم، او را آتش می زنند.»  
« چقدر جمع کرده اید؟»

« حدوداً بیست لیتر»